



نقدی بر شکاف «نظریه و عمل در پارادایم مدرن-اثبات‌گرایانه» در مدیریت و سازمان

بیژن عبدالهی^۱

دانشیار گروه مدیریت آموزشی دانشکده مدیریت،

دانشگاه خوارزمی تهران، ایران

رحمان محمدی^۲

دانشجوی دکتری مدیریت منابع انسانی دانشکده مدیریت،

دانشگاه خوارزمی تهران، ایران

در این مقاله، با تمرکز بر نقدی در شکاف نظریه و عمل در یادگیری دانش عرصه‌های سازمانی و مدیریتی و در سطح فردی، ضرورت و ریشه‌های احتمالی موضوع شکاف نظریه و عمل به اختصار مرور می‌شود و همچنین با تشریح نوعی معرفت‌شناسی جدید (رویکردهای تفسیری و انتقادی) به تصحیح برخی نواقص اثبات‌گرایی مخصوصاً جدایی تئوری از عمل می‌پردازد و در انتهای مقاله، رویکردهایی نیز دربارهٔ این که چگونه بتوان از دانش همین موضوع در عمل مدیریت استفاده کرد، پیشنهاد می‌شود.

واژه‌های کلیدی: شکاف نظریه-عمل، پارادایم اثبات‌گرایی، رویکرد تفسیری، تعامل‌گرایی نمادین، رویکرد انتقادی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ biabdollahi@yahoo.com

² rahman_or@yahoo.com

مقدمه

شکاف نظریه تا عمل به عنوان یک مشکل اساسی در رشته‌های علوم انسانی همواره مطرح بوده‌است و در حال حاضر توافق عمومی وجود دارد که این نقص نه تنها کاهش نیافته، بلکه افزایش هم یافته‌است. مدت‌ها است که تبیین فاصله بین آنچه «می‌دانیم» با آنچه واقعا «انجام» می‌دهیم از جمله موضوعات کلیدی برخی حوزه‌های علوم انسانی بوده‌است. در حوزه دانش و هنر مدیریت، افراد مختلفی بر اهمیت کم کردن این فاصله در مدیران و سازمان‌ها تأکید کرده‌اند و این مفهوم را در سطوح مختلف فردی و سازمانی مورد بررسی قرار داده‌اند. این موضوع در یادگیری حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی و به خصوص مدیریت و رفتار سازمانی از اهمیت بیشتری برخوردار است، چرا که تعامل اثربخش بین حوزه اندیشه و عمل در این زمینه‌ها نقش اصلی را در اثرگذاری نهایی بر محیط پیرامونی دارد. هدف از پرداختن به این موضوع تنزل جایگاه اندیشه، نظریه و یا دانش نیست، بلکه اهمیت دادن به سطحی از تعادل و تناسب بین دانش و عمل است.

ضرورت پرداختن به این موضوع را می‌توان از ابعاد مختلفی بررسی کرد، در این مقاله ضرورت بررسی موضوع حداقل از زوایای زیر قابل تأمل است:

۱. فاصله زیاد بین آنچه می‌دانیم، و به خصوص آنچه که درباره آن صحبت می‌کنیم، با آنچه واقعاً انجام می‌دهیم، می‌تواند در حوزه‌هایی، اثرگذاری انسان را به شدت کاهش دهد؛
۲. فاصله این دو پدیده امکان یادگیری را کاهش داده و انسان را در فضای ذهنیات محصور می‌دارد و اگر این ذهنیات مسیری اشتباه و غیر واقع‌بینانه را در پیش گیرند، ممکن است فرد را به مقصدی فاقد اثربخشی لازم و واقعی بر زندگی خود و دیگران سوق دهد؛
۳. غرق شدن در اندیشه‌ها و افزایش دانش بدون تعامل لازم با دیگران، و پرهیز از به چالش کشیدن دانستی‌های خود در عمل، ممکن است در بلندمدت توهم «زیاد دانستن درباره پدیده‌ها» را ایجاد کند. از این منظر، تصویر غیر واقعی از خود داشتن شاید یکی از عوامل کلیدی برای شکست باشد.

شکاف نظریه و عمل

مدیران اجرایی و کارگزاران بخش دولتی مناسب بودن یافته‌های تحقیق را در جهان واقعی مدیریت زیر سؤال برده‌اند. آن‌ها به زبان فنی و غیرضروری تحقیقات دانشگاهی اعتراض کرده‌اند و دانشگاهیان را به تجزیه و تحلیل‌های غیرضروری و افراطی متهم می‌کنند. از طرف دیگر دانشگاهیان نیز مدعی‌اند که مدیران به کوتاه مدت فکر می‌کنند و یافته‌هایی را که ممکن است در بلندمدت ایجاد ارزش کند، نادیده می‌گیرند. در هر حال نتیجه نهایی شکاف بین تئوری و عمل است.

برخی محققان و اندیشمندان مدیریت مانند ففر و ساتون^۱ (۲۰۱۳)، ریشه‌هایی مانند موارد زیر را برای این شکاف مطرح کرده‌اند:

۱. ترس از شنیدن انتقاد دیگران از عملکرد خود در صورت پذیرفتن مسئولیت‌هایی برای تحقق دانش خود در عمل؛
 ۲. تعهد کم‌تر در بیان و حرف زدن در مقایسه با عمل کردن و نتیجه گرفتن؛ به بیان دیگر حرف زدن درباره دانش خود مسئولیت عاملیت نمی‌آورد؛
 ۳. کیفیت و کمیت صحبت در همان لحظه قابل ارزیابی است، که باعث می‌شود ارائه حرف‌های خوب جذابیت بیش‌تری پیدا کند؛
 ۴. قابلیت ضعیف‌تر برخی افراد در تعاملات رفتاری و کار با دیگران، در مقایسه با امکان صحبت کردن بدون نیاز به تعامل جدی با افراد دیگر در عمل؛
 ۵. باهوش دیده‌تر شدن در زمان نقد دیگران، به جای پذیرش مسئولیت عملی و خود را در معرض نقد دیگران قرار دادن.
- شاید بتوان با استفاده از تعالیم روان‌شناسی اجتماعی نیز برخی ریشه‌های احتمالی دیگر را نیز به این لیست اضافه کرد:
۱. نظام تربیتی مبتنی بر دانسته‌ها به جای تقویت رفتارهای اثرگذار؛
 ۲. بها دادن زیاد به هوش‌شناختی و حجم یادگیری به جای بها دادن کافی به احساس مسئولیت و تأثیرگذاری در عمل؛
 ۳. جدا کردن تئوری و دانش از موفقیت این حوزه‌ها در عمل؛
 ۴. کم بودن مهارت‌های ارتباطی و رابطه‌ای و هوش هیجانی که مانع تعامل با دیگران برای به-کارگیری دانش در عمل می‌شود؛
 ۵. ریسکی بودن و امکان هزینه زیاد دادن در قبال پذیرش مسئولیت عمل کردن به دانش خود، در مقایسه با افزایش دانش و حتی در مقایسه با صحبت کردن درباره دانش خود (بر اساس بعد هنجاری نظریه آجنز)؛
 ۶. کمبود یادگیری در حوزه «هیجانی و نگرشی» در مقایسه با یادگیری در حوزه «شناختی» (بر اساس نظریه یادگیری بلوم (آندرسون، کراسول و بلوم^۲، ۲۰۰۱))؛

¹ Pfeffer & Sutton.

² Anderson, Krathwohl & Bloom .

۷. فقدان آشنایی و تمرین لازم با تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها، و ابزارهای به کارگیری دانش خود در عمل و تأکید زیاد و صرف بر حوزه اندیشه به جای رشد متوازن اندیشه و عمل؛
۸. فعالیت زیاد و انحصاری در محیط‌هایی که صرفاً نظام ارزش‌گذاری آن‌ها بر حوزه اندیشه است تا عمل (بر اساس بعد هنجاری نظریه آجنز)؛
۹. قرار گرفتن در یک چرخه که تقویت ارزش‌گذاری بر دانش بدون عمل باشد و در نتیجه آن تقویت مستمر این چرخه.

مشکلات شکاف نظریه و عمل از منظر پارادایم اثبات‌گرایی^۱

امروزه در درون مکتب تجربه‌گرا، معیار قرار دادن مشاهده و تجربه محض از سوی برخی از منتقدان به شدت به چالش کشیده شده‌است و این سؤال جدی مطرح شده‌است که آیا مشاهده و تجربه محض اساساً قابل تحقق است؟ به نظر برخی از این منتقدان، بسیاری از عوامل فرامشاهده‌ای و فراتجربی هستند که معرفت‌های حاصل از تجربه و مشاهده را تعیین می‌بخشد. این عوامل در پس‌زمینه‌های ذهنی فرد محقق لانه کرده و در هنگام انتخاب فرضیه و انتخاب میدان تحقیق، برای تأیید و یا ابطال فرضیه و در هنگام تفسیر و تبیین از پدیده مورد مشاهده، فعال شده و تأثیرگذار می‌شوند. ارزش‌های گوناگون اجتماعی از مهم‌ترین عوامل شخصیت و رفتار انسانی هستند و در صورتی که هدف دستیابی به حقیقت باشد، این گونه ارزش‌ها بر روی ادراک ما از واقعیت‌ها تأثیر گذاشته و عموماً اجازه نمی‌دهند که ما از واقعیت‌ها را آن‌طور که هست ادراک کنیم. تأثیر این گونه ارزش‌ها بر واقعیت‌ها، نه فقط آگاهانه، بلکه خصوصاً به طور ناآگاهانه انجام می‌گیرد. بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که قادر است آنها را به طور کامل در کنترل خویش در آورد. (رفیع‌پور، ۱۳۶۰).

بنابراین محقق در هنگام مشاهده نمی‌تواند منفعل باشد. ذهن هیچ‌گاه در هنگام برخورد با پدیده مورد مشاهده، دریافت‌کننده و ثبت‌کننده داده‌های جهان بیرونی نیست، بلکه همواره مجموعه‌ای از نشانه‌های قابل تشخیص، اما همیشه در حال تغییر، را دربارهٔ خصائص جهان می‌آفریند، تفسیر می‌کند. دانشمندان به منظور دستیابی به مشاهدات دقیق، ضرورتاً مجموعه وسیعی از مفروضات پس‌زمینه‌ای را مسلم می‌گیرند. این مفروضات به طور معمول، به عنوان منبعی غیر قابل مناقشه برای سازمان دادن به مشاهده و اعطای معنای علمی به آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. (مایکل مولکی^۲، ۱۳۷۶) به طور خلاصه نقدهای مطرح بر رویکرد تجربه‌گرایی اثبات‌گرا را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

^۱ Positivist paradigm.

^۲ Michael Molkey.

۱. جدایی‌ناپذیری واقعیت‌های اجتماعی از نظریه‌ها

رفتارهای افراد به عنوان کنش‌های جمعی و یا فردی در حرکات فیزیکی خلاصه نمی‌شود. تبیین کنش انسان‌ها به عنوان حاملان معنا و اراده در مقایسه با عملکردهای طبیعی تفاوت جوهری دارد. درک کنش‌های انسانی نیازمند به دخالت دادن عنصر اراده و قصد در آنها است.

۲. تأثیر ارزش‌ها در فرآیند سازمانی

سازمان‌ها به وجود آمده‌اند تا اهداف و نتایجی را بیافرینند که انسان‌ها آن‌ها را ارزش تلقی می‌کنند. برخی از مفاهیم در حوزه کاربرد بار ارزشی دارند مانند مفاهیم کارایی، اثربخشی، سودآوری، خشنودی کارکنان و ... بنابراین تلاش برای تفکیک پژوهش‌های سازمانی از ارزش‌ها بی‌معنا و غیر قابل توجیه است. ارزش‌ها در درون موجودیت سازمان شکل گرفته‌اند و هویت آن را می‌سازند.

۳. تفاوت پیش‌بینی در علوم انسانی و طبیعی

ساختار فرآیندی علوم اعم از طبیعی و انسانی شامل مراحل: توصیف، تبیین، توجیه و دو مرحله کاربردی یعنی پیش‌بینی و کنترل است. پیش‌بینی در واقع آزمون مهم برای هر تبیینی است که مشخص می‌کند یک تبیین چه چیزی را می‌تواند پیش‌بینی کند. اثبات‌گرایی بر این نکته اصرار می‌ورزد که مراحل فوق باید در ساختار علوم انسانی نیز به کار گرفته شود. به عبارت دیگر هر تبیین علمی در علوم انسانی باید واجد عنصر پیش‌بینی باشد، اما مشکلی که در علوم انسانی مطرح می‌شود، دشواری کنترل عوامل تأثیرگذار است که به سختی می‌توان رفتارهای جمعی انسان‌ها را پیش‌بینی کرد. به لحاظ روان‌شناختی در ساحت‌های فردی و هم به لحاظ جامعه‌شناختی در ساحت‌های جمعی موارد مشابهت از رفتارهای انسانی را که بتوان از طریق پیش‌بینی روشنی از رفتارهای آتی به دست آورد، بسیار اندک است (گریسری^۱، ۲۰۲۰).

شناخت‌شناسی جدید در اصلاح پارادایم اثبات‌گرایی (شکاف نظریه و عمل)

در سال‌های اخیر نظریه‌پردازان مدیریت با سایر دانشمندان علوم اجتماعی متحد شده‌اند تا با کمک یکدیگر با نوعی شناخت‌شناسی جدید دست یابند که برخی نواقص اثبات‌گرایی خصوصاً جدایی تئوری از عمل را تصحیح کند. از میان این راهکارها، رویکرد پدیدارشناسی یا تفسیری و رویکرد انتقادی توجه بیش‌تری را به خود جلب کرده‌اند.

^۱ Griseri.

(۱) پارادایم پدیدارشناسی-تفسیری^۱

پارادایم تفسیری یا تئوری کنش، که برخی از علماء مدیریت آن را به این نام یاد کرده‌اند، ریشه در مطالعات پدیدارشناسی در قرن حاضر دارد. رویکرد پدیدارشناسی در پی آن است تا پیش‌فرض‌هایی که ممکن است مشاهده رفتار از خارج را دچار نوعی تعصب کند و در عوض بر جهان واقعی آن‌طور که از درون تجربه می‌شود، تمرکز دارد. تجربه انسان‌ها متکی به نحوه معنا بخشی آن‌ها به جهان است. پارادایم تفسیری مدعی است به موازاتی که انسان‌ها زندگی کرده و با همدیگر کار می‌کنند، پیوسته واقعیت اجتماعی را می‌سازند و آن‌را نوسازی می‌کنند.

پارادایم تفسیری بر تحلیل ساختارهای اجتماعی متمرکز نبوده و می‌گوید جهان اجتماعی چیزی مستقل از ذهن انسان‌هایی که در آن وجود دارند، نیست. جهان اجتماعی چیزی بیش‌تر از ساخته ذهن تک‌تک انسان‌ها نیست که با فرایندهای مشترکی مثل زبان و تعاملات روزانه زندگی، یک جهان اجتماعی با مفهوم مشترک را پدید آورده و تداوم می‌بخشند. پس جهان اجتماعی کاملاً واقعیتی غیر ملموس دارد و در فرایند مستمری از تثبیت یا تغییر قرار گرفته است. در این دیدگاه، سازمان‌ها و دیگر ساختارهای اجتماعی حقیقتاً وجود ندارند، بلکه این انسان‌ها هستند که به آن‌ها شکل می‌دهند و آن‌را به‌وجود می‌آورند و نظام ذهنی انسان‌هاست که سازمان را به‌وجود می‌آورد. پس ماهیتی خشک و عینی برای ساختارهای اجتماعی مثل سازمان‌ها قائل نیستند. بلکه یک سازمان، فعالیتی است که انسان‌ها می‌کوشند به وسیله آن فعالیت‌های خود را معنا بخشند. (مورگان، ترجمه محمد تقی نوروزی، ۱۳۸۳).

نظریات محققان در این پارادایم غالباً در پاسخ پارادایم اثبات‌گرایانه که به صورت عرف رایج درآمده بود صورت گرفته‌است. کارکردگرایان تمایل دارند به سازمان به مثابه یک پدیده تجربی خشک، عینی و ملموس که در جهان خارج و در جهان واقع وجود دارد، بنگرند. در حالی که تفسیرگرایان با این عقیده مخالفند و سعی دارند پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه کاملاً متضاد و متفاوت با آنان را در پیش بگیرند. بنابراین به طراحی تحقیقاتی که نادرستی دیدگاه کارکردگرایان را نشان دهد پرداختند. آنان سعی دارند نشان دهند که چگونه جنبه‌های به ظاهر خشک و عینی سازمان‌ها بر ساخت‌های ذهنی تک‌تک انسان‌ها مبتنی است. فعالیت‌های این محققان بیش‌تر از یک موضع واکنشی و مخالفت‌گرایانه مطرح شده‌است و نوعی واگرایی بین بیانیه‌های نظری و پیش‌فرض‌های اتخاذ شده به وسیله این دست محققان به چشم می‌خورد و گاه به سمت پیش‌فرض‌های کارکردگرایانه متمایل شده‌اند. (مورگان، ترجمه محمد تقی نوروزی، ۱۳۸۳).

² interpretive- phenomenology Paradigm.

در این بخش ادبیاتی را مرور می‌کنیم که مربوط به کار این محققان در دو حوزه «روش‌شناسی قومی» و «تعامل‌گرایی نمادین پدیدارشناختی» است.

الف) رهیافت‌های روش‌شناختی قومی^۱ در مطالعه فعالیت‌های سازمان

در این بخش تحقیقات اگون بیتز^۲، دان زیرمن^۳ ۱۹۶۵ بررسی خواهد شد و در حین آن‌ها، دیدگاه تفسیرگرایی، انتقادات از دیدگاه اثبات‌گرایان و میزان موفقیت آنان در پایبندی به مفروضات هستی-شناسانه سازگار با دیدگاه تفسیرگرایی تشریح خواهد شد.

یکی از اولین انتقادات روش‌شناختی قومی به نظریه‌های سازمانی اثبات‌گرایی (نظریه‌های معاصر سازمان) به وسیله بیتز با عنوان مفهوم سازمان مطرح شد. بیتز استدلال می‌کند که نظریه‌پردازان سازمان، سازمان‌ها را جوامع پایداری از اشخاص درگیر در فعالیت‌های هماهنگی که تحقق اهداف خاصی را مدنظر دارند، تعریف کرده‌اند و مفهوم سازمان را به صورت بسیار ساده شده‌ای در نظر گرفته‌اند، ولی به عقیده او این مفهوم تنها شعور متعارف کنش‌گران سازمانی را نشان می‌دهد و تمسک به این پیش-فرض ظاهری ابزار مناسبی برای تحلیل سازمان نیست، بلکه این مفاهیم ظاهری (مثل هماهنگی، کنترل و ...) بایستی موضوع تحلیل باشند نه ابزار آن. بیتز به آثار سلزنیک و وبر این انتقاد را وارد می‌داند که نظریات آنان بر فرضیات بیان نشده‌ای مبتنی است. به عنوان نمونه مفهوم دیوانسالاری بر فرضیاتی مبتنی است که معمولاً افراد شایسته جامعه آن را مسلم و شناخته شده می‌پندارند. در واقع در این تحقیقات، وبر با کسانی که دربارهٔ آنان نظریه‌پردازی کرد (مثل مدیران) تباری کرده‌است و آنچه خواست و نظر آنان بوده و ادراک آنان از آنچه سازمان باید باشد را به تصویر کشیده و ارائه داده‌است و بنابراین به همان اندازه مخدوش و ناقص است. اگر نظریه بروکراسی نظریه باشد آن نوع پالایش شده و تصفیه شده نظریه‌پردازی کنشگر است. به همان اندازه که بوروکراسی پالایش و تصفیه‌ای از آن است، به همان میزان نسخه مخدوش و ناقصی از آن است، زیرا یقیناً نظریه بوروکراسی مجاز نیست واژگان گفتمان شعور متعارف را به واژگانی که از نظر فرهنگی معانی رمزی دارد تقلیل دهد تا از این طریق خواسته‌های پیش‌فرض‌های نظری را برآورده سازد. بیتز بجای این نسخه مخدوش و ناقص، مطالعه سازمان را به منزله ساخت‌بندی شعور متعارف پیشنهاد می‌کند که در آن روش‌شناس باید به رویه‌ها و ملاحظات آن که کنش‌گران در ایجاد جهان خود به آن متوسل می‌شود، توجه کند.

به عقیده او مفاهیمی چون ساختار، سلسله مراتب و کارایی سازمان مفاهیم مکانیکی و ساده‌ای نیستند بلکه ساخت‌بندی‌های دشوار اجتماعی هستند. به عقیده او این ساخت‌بندی‌ها را بایستی موضوع پژوهش قرار داد و نباید به عنوان امور مسلم تلقی شوند.

¹ Ethnic methodological.

² Egon Bites.

³ Don zyrman.

دان زیرمن در برخی مقالاتش به هستی‌شناسی نام‌انگاری که مشخصه پارادایم تفسیری است، وفادار می‌ماند اما در مقالات دیگرش به یک مسیر بسیار عینی‌گراتر تغییر جهت می‌دهد. برای مثال در مقاله-ای که با همکاری ویدر نوشته‌است وجود هر نوع معانی مشترک، هنجارها و ارزش‌های میان ذهنی را که اعمال انسان‌ها به سوی آن جهت‌گیری می‌شود، رد می‌کند. آن‌ها تأکید می‌کنند که جهان اجتماعی از طریق فعالیت‌های توجیهی افراد هنگامی که در فعالیت‌های روزانه زندگی درگیر می‌شوند، آفریده می‌شود. هستی‌شناسی این دیدگاه، هستی‌شناسی نام‌انگاری است که کاملاً با مشخصه پارادایم تفسیری سازگار است. ولی زیرمن در دو مقاله بعدی خود مسیر متفاوتی را طی کرده‌است. در دو مقاله «واقعیت استفاده از قانون» و «دفتر داری و فرآیند پذیرش در سازمان رفاهی عمومی» به تحقیق در اداره کمک مالی ایالتی می‌پردازد. وی در تحقیق اول وظیفه پذیرش‌کنندگان را از دیدگاه فرد پذیرش‌کننده بررسی می‌کند و به وظیفه و کاری که برای او تعیین شده است، نمی‌پردازد. زیرمن نیز به تبعیت از بیتز این تصور را که ساختار سازمانی رسمی یک واقعیت ساده است، رد می‌کند و می‌گوید «بحث اینکه دستورات، خط‌مشی‌ها و اهداف در یک زمان مشخص از به‌کارگیری آن‌ها چه معنایی برای واکنش‌گر بوروکرات داشته باشد، اهمیت دارد» این مقاله به طور کاملاً واضح نشان می‌دهد که افراد از مقررات برای برقرار کردن رابطه با کار و پیوند الزامات سازمانی و فردی استفاده می‌کنند. برای زیرمن چیزی که اهمیت دارد تفسیر پذیرش‌کننده است نه آن چیزی که به عنوان قانون و مقررات در خارج از فرد به عنوان مفهومی ثابت، خشک و تعریف شده عینی است. با این حال زیرمن در کار پژوهشی خود آشکارا واقعیت ساختار سازمانی و وجود قواعدی که از خارج تحمیل می‌شود را می‌پذیرد و دو کار اخیر زیرمن از نظر هستی‌شناسی متفاوتند. (بوریل و مورگان، ۱۹۷۹، ترجمه محمد تقی نوروزی، ۱۳۸۳).

ب) تعامل‌گرایی نمادین^۱ پدیدار شناختی و مطالعه فعالیت‌های سازمانی

این دیدگاه با روش قوم‌شناختی از این جهت متفاوت است که توجه اصلی در این دیدگاه روی شیوه‌ای که واقعیت‌های اجتماعی از طریق تعامل کنش‌گران مورد مذاکره قرار می‌گیرد و شکل می‌گیرد، است. در حالی که روش‌شناسی قومی معمولاً به شیوه توجیه کردن و معنا بخشیدن کنش‌گران «فردی» به «جهان خود» تأکید می‌کنند. آن‌ها نشان می‌دهند که چگونه «واقعیت‌ها^۲» و «حقیقت‌ها^۳» اصولاً آفریده‌های اجتماعی هستند که از طریق تعامل واقعیت‌های متعارض مورد مذاکره قرار می‌گیرند و شکل می‌یابند. مطالعه‌ای که در این رهیافت صورت گرفته را بررسی می‌کنیم:

دیویدسانا در مقاله «جرم‌های متعارف» می‌کوشد شیوه‌ای را نشان دهد که در آن محکومیت‌های کیفری در برخی دادگاه‌های آمریکا از طریق تعامل بین دادستان کل منطقه، دادیار قضایی عمومی، مدعی‌العموم و متهم مورد مذاکره قرار می‌گیرد و حقیقت‌های اجتماعی تحریف می‌شود. به طوری که دادستان کل با هدف کاهش بار کاری و افزایش سرعت کار، در ازای پذیرش اتهام وارده به وسیله متهم

^۱ Symbolic Interaction.

^۲ Realities.

^۳ facts.

قول می‌دهد اتهام اصلی او را تغییر و محکومیت او را کاهش دهد. بنابراین این امر نشان می‌دهد که «واقعیت‌ها» تحت تأثیر مذاکرات اجتماعی قرار می‌گیرند و آمارهای خشک کیفری که عموماً حقایق اجتماعی تلقی می‌شوند، به هیچ وجه توصیف قابل اعتماد و قاطعی از واقعیت‌های جامعه نیست. این مذاکره حتی در ساختارهای بوروکراتیک قانونمند و کاملاً کنترل شده نیز اتفاق می‌افتد.

دیدگاه مشابه امرسون^۱ که با مقاله «رفتار در مکان‌های خصوصی» منتشر شد به بررسی اقدامات پزشک زنان در مورد بیماری‌های زنان می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه واقعیت بیماری‌ها به دلایلی حجب و حیای بیماران در معاینات پزشکی و یا همکاری نکردن آنان به دلیل خجالت کشیدن مورد حمله قرار می‌گیرد و بالاجبار هر دو طرف دائماً می‌کوشند وانمود کنند که همه چیز به درستی پیش می‌رود. بنابراین واقعیت معاینه پزشکی زنانه بر مجموعه پیچیده و مستمری از مذاکرات بین تمام گروه‌های مربوط متکی است. این مطالعه بر این مسئله تأکید دارد که افراد چگونه مجبورند خود را در تلاش آگاهانه برای حفظ تعادل بین موضوعات متضادی که در هر موقعیت اجتماعی مفروض وجود دارد، درگیر کنند و چگونه واقعیت اجتماعی پدیدار شده اصولاً از سوی کنش‌گرانی که مستقیماً درگیر آنند مورد مذاکره قرار می‌گیرد. (مورگان، ترجمه محمد تقی نوروزی، ۱۳۸۳).

چالش پدیدارشناختی نسبت به نظریه معاصر سازمان

دیدگاه پدیدارشناسی برای نظریه‌پردازان واقع در پارادایم اثبات‌گرا انتقادات و چالش‌هایی را ارائه می‌کند که بسیار بنیادی است. البته این دیدگاه برای دیگر پارادایم‌های معرفی شده نیز مضامینی دارد که به آن‌ها نمی‌پردازیم و تنها چالش‌هایی که پیش روی کارکردگرایی نمایان می‌سازد، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دیدگاه پدیدارشناسی مطرح می‌کند که کل کار نظریه سازمان بر پایه بسیار سستی استوار است. پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی که پارادایم کارکردگرایی را توصیف می‌کند در تضاد اساسی با پیش‌فرض‌های زیربنایی دیدگاه پدیدارشناسی قرار دارد. به عقیده پدیدارشناسان، اصولاً سازمان‌ها به منزله پدیده‌های ملموس و نسبتاً عینی موجودیت ندارند، بلکه جهان اجتماعی اساساً فرایندی است که از اعمال آگاهانه انسان‌هایی که به صورت فردی و یا در توافق با یکدیگر عمل می‌کنند، شکل می‌گیرد. واقعیت اجتماعی در خلال این فرایند خلق می‌شود و به اندازه همان لحظه‌ای که مورد بررسی قرار می‌گیرد، کوتاه است. در حالی که کارکردگرایان در نظریه‌های سازمانی تعریف محکمی ارائه نمی‌دهند و به روی پیچیدگی‌ها پرده می‌افکنند.

بنابراین از دیدگاه آنان سازمان‌ها به صورت ساخت‌بندی‌های اجتماعی تلقی می‌شوند و متشکل از مفهومی است که برای افراد مختلف معانی گوناگونی دارد. نظریه‌پردازان سازمان به جامعه کوچکی تعلق دارند و معتقدند سازمان و نظریه‌های مربوط به آن در معنای هستی‌شناختی نسبتاً ملموس موجودیت دارند. از دیدگاه آنان، نظریه‌پردازان سازمانی درباره مفاهیمی نظریه‌پردازی می‌کنند که برای انسان‌های

⁴ Emerson.

خارج از جامعه‌ای که آن نظریات را به کار می‌گیرند یا جامعه محدودی که نظریات سازمان احتمالاً برای خدمت به آن‌ها می‌کوشد، اهمیت بسیار اندکی دارد. به تعبیر مناسب‌تر، نظریه‌پردازان سازمانی با کسانی که احساس می‌کنند فعالیت‌هایشان بایستی توجیه عقلانی داشته‌اند، تبنانی می‌کنند. به همین دلیل نظریات معاصر سازمان به داشتن گرایش به نفع مدیریت متهم می‌شود.

چالش پدیدارشناسان با اثبات‌گرایان چالشی کامل و کلی است، زیرا موضوع جر و بحث در این چالش از نوع هستی‌شناختی است. می‌توان قسمت اعظم پژوهش‌هایی را که در این مقاله بررسی کردیم، تلاشی دانست که به نظریه‌پردازان کارکردگرایی نشان می‌دهد که آن‌ها جهان اجتماعی را بیش از حد عینیت می‌بخشند. مطالعاتی که نشان می‌دهد نگرستن به واقعیت از دریچه قواعد، ساختارها و آمارهای صرف بسیار ساده‌انگارانه و ساده‌اندیشانه است.

اگرچه جامعه‌شناس پدیدارشناس و نظریه‌پرداز معاصر سازمان واقعیت‌های اجتماعی متفاوتی می‌بینند و در جهان فکری متفاوتی زندگی می‌کنند، اما این سؤال قابل طرح است که نظریه‌پرداز معاصر سازمانی چه چیزی را می‌تواند از پدیدارشناس بیاموزد؟ در واقع به نظر می‌رسد در این جا مجالی برای تلفیق وجود داشته‌باشد.

علاقه به تلفیق دیدگاه‌های «ایدئالیسم» و «اثبات‌گرایی» مشغله ذهنی بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی در سال‌های اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود. برای نمونه کسانی چون دیلتای و وبر در این مسیر کوشیدند و نظریاتی چون نظریه کنش اجتماعی ماحصل این کوشش‌ها بود. این نظریه و نظریات مشابه در بسیاری از جنبه‌ها بیانگر واکنش کارکردگرایی در برابر دید ایدئالیستی اجتماعی است که زیربنای دیدگاه پدیدارشناختی را تشکیل می‌دهد و این امر زمینه را برای توسعه بیش‌تر نظریات سازمانی فراهم می‌آورد. (مورگان، ترجمه محمد تقی نوروزی، ۱۳۸۳).

۲. پارادایم انتقادی

مقصود از نظریه انتقادی، نظریه‌ای است که متفکر و محقق براساس آن به بررسی مجموعه مسائلی می‌پردازد که چارچوب نظری نقد نظام اجتماعی را تشکیل می‌دهد و یا به کشف تضادهای آن می‌پردازد، تا نوعی نظام اجتماعی فاقد این تضادها را جست‌وجو کند. این نظریه با هدف رفع نواقص و ایجاد تکامل به کشف تضادها می‌پردازد (شعبانی ورکی، ۱۳۸۳: ۹۸).

تأمل در حرکت‌های نقد اجتماعی نشان می‌دهد که دو سطح متفاوت از این نوع نقد وجود دارد. در سطح نخست، نقد اجتماعی نوعی حرکت اعتراض‌آمیز فراگیر اجتماعی و با هدف تأکید بر ضرورت ایجاد دگرگونی‌های اساسی و جوهری در گونه‌های تمدنی موجود است. وظیفه دومین سطح نقد اجتماعی، از رادیکالیسم و فراگیری کم‌تری برخوردار است، زیرا این نوع نقد، تنها نقدی فرهنگی و روشنگرانه است. هدف افرادی که بر این نوع نقد تأکید می‌ورزند، ایجاد دگرگونی‌های فرهنگی و روشنگرانه به منظور تشکیل گرایش‌های فرهنگی و ارزشی جدیدی است که بر فرایند تعامل موجود در صحنه‌های اجتماعی فرمان می‌رانند. در واقع، این افراد، به دنبال ایجاد فرهنگ جدیدی هستند که تعامل و عمل را در چارچوب ارزش‌های موجود رهبری می‌کند.

ریموند گاس^۱، معتقد است که نظریه انتقادی، جایگاه ویژه‌ای به عنوان راهنمای عمل انسانی دارد، زیرا در وهله اول، با آگاه‌سازی کارگزاران، در تشخیص منافع و علایق حقیقی افراد جامعه و خود ایشان، به آنها یاری می‌رساند. از سوی دیگر، نظریه نقادی ذاتاً ماهیت رهایی‌بخش دارد، یعنی کارگزاران را از قید نوعی اجبار و اضطراب که حداقل بخشی از آن خودخواسته و خودتحمیلی است، رها می‌کند. گاس عنوان می‌کند که نظریه انتقادی از محتوای شناختی برخوردار و به بیان ساده‌تر، یکی از اشکال معرفت است. او همچنین تأکید می‌کند که نظریه انتقادی، به لحاظ معرفت‌شناختی، از تفاوت‌هایی اساسی با نظریه‌های علوم طبیعی، برخوردار است. زیرا نظریه‌های علوم طبیعی، تجسم‌بخش و دارای واقعیت قائم به ذات هستند، اما نظریه‌های انتقادی، بازتابی هستند (نوذری، ۱۳۸۳: ۱۳۰).

هرچند نمی‌توان تعریف مشخصی از نظریه انتقادی به دست داد، اما می‌توان با گزاره‌هایی شروع کرد که به عنوان پیش‌فرض‌های این نظریه پذیرفته شده‌اند. یکی از این پیش‌فرض‌ها که از مهم‌ترین آنها نیز به شمار می‌آید، اصلی است که ریشه تمامی اشکال دانش - علمی، اخلاقی یا زیباشناسانه - را در رشته‌ای از منافع و بهره‌های مادی و اجتماعی می‌بیند. بر اساس این دیدگاه، هرگونه تلاش برای پنهان کردن این وابستگی مادی، خود کنشی در راستای حفظ و پنهان کردن منافع و بهره‌های گروهی خاص محسوب می‌شود. (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۱۵).

خاستگاه و روند تکامل پارادایم انتقادی

از آنجا که مکتب فرانکفورت^۲، نقش مؤثری در اندیشه انتقادی ایفا کرده‌است، ضروری است که ابتدا به این مکتب پرداخته شود، سپس روند تکامل نظریه انتقادی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. مکتب فرانکفورت از میان نظریه‌های جامعه‌شناختی موجود در سال‌های نخست تأسیس جمهوری وایمار پدید آمد و با بازسازی اصول فلسفی مارکسیستی، در توسعه جامعه‌شناسی جدید، نقش ویژه‌ای را به عهده گرفت. بنیانگذاران مکتب فرانکفورت بر پایه آموخته‌های خود از مکتب مارکس^۳ و نظریات جامعه‌شناسانه ماکس وبر، به انتقاد از جریان عقلانی شدن تمدن غرب پرداخته و با طرح مفاهیمی چون شیء‌وارگی و صنعت فرهنگ، آموزه‌های این مکتب را در نظریه انتقادی، توسعه دادند. (احمدی، ۱۳۸۰).

سابقه نظریه انتقادی به تأسیس تحقیقات اجتماعی در شهر فرانکفورت آلمان در سال ۱۹۲۴ باز می‌شود. گروهی از محققان به تدریج در این مؤسسه گرد آمدند و در اواخر ۱۹۲۰ تشکلی را به وجود آوردند که بعدها نظریه انتقادی را پی‌ریزی کرد.

پایه‌های این مکتب را می‌توان این‌گونه بیان کرد: افکار انسان محصول جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. روشنفکران مجاز به اتخاذ موضع بی‌طرفی نیستند. روشنفکر وظیفه دارد حقیقت را از محتوای ارزشی آن جدا کرده و موضعی انتقادی در برابر جامعه داشته باشد.

¹ Raymond Goss.

¹ Frankfurt School.

² Marx School.

نظریه انتقادی چنانکه از نام آن پیداست، بیش‌تر انتقادی بود. از جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی از ایدئولوژی و فرهنگ گرفته تا تکنولوژی و همچنین انتقاد به نظریه‌های مارکسیستی و جامعه‌شناسی و نظریه معرفت‌شناختی اثباتی. بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که نظریه انتقادی به عنوان رقیب نظریه سنتی، بر مؤلفه‌ها و ویژگی‌های زیر استوار است:

- تفکیک تجربه‌گرایی سنتی مبتنی بر تجربه حسی، از تجربه‌گرایی نوین مبتنی بر تجربه زبانی و نقد مبانی نظری هر یک.

- نقد روش علمی در تجربه‌گرایی.

- توجه به تغییر نظریه‌ها در قالب شرایط تاریخی و اجتماعی و نیز تغییر معانی کلمات و مفاهیم.

- تأثیر اهداف و گرایش‌های تحقیقاتی در تحلیل پدیده‌ها و محدودیت دانش انسان.

- نقد تقسیم کار در فعالیت علمی تحقیق.

- تأثیر تاریخ بر فهم و ادراک افراد.

- تأثیر نظام فکری و مفهومی (ارزشی) افراد بر شناخت آن‌ها حتی در علوم طبیعی.

- علیت فعالیت اجتماعی در بروز واقعیت.

- تأثیر فرآیند زندگی اجتماعی در نظام مفهومی و فکری فرد.

- لزوم شناخت علمی و داده‌های علمی که جزئی از بافت تاریخی و اجتماعی هستند.

بردو و فینبرگ^۱ (۱۹۸۲) معتقد بودند نظریه انتقادی قادر است از فاصله بین مکتب مسلط اثبات‌گرا و حریف آن الگوی تفسیرگرا فراتر رود، زیرا هر دو این مکاتب مورد هجوم انتقاداتی واقع شده بودند. پژوهش اثبات‌گرا هم از درون فلسفه تحلیلی علم، هم از سوی تفسیرگرایان که تقلیل‌گرایی آن را مورد انتقاد قرار می‌داد؛ به چالش کشیده شد؛ هر چند گفته می‌شود که نسبی‌گرایی تلویحی رویکرد تفسیرگرا، آن را به جانشینی نامناسب برای اثبات‌گرایی تبدیل می‌کند. نظریه انتقادی از دیدگاه مدافعان، نویدبخش حل مسائل هر دو مکتب، در ترکیبی برتر بوده است که علوم تجربی-تحلیلی و تاریخی-تفسیری را به قلمرو موضوعات ویژه متقابل خودشان، تخصیص می‌دهد و با روش‌شناسی خاص خودشان تکمیل می‌کند. (لاکومسکی، به نقل از بهشتی، ۱۳۸۶).

نظریه انتقادی، افزون بر ارجاع علوم به قلمروهای ویژه تحت نفوذ آن‌ها و کاهش ادعاهای مربوط به برتری این و یا آن روش‌شناسی، از جهت‌گیری متمایزی نیز برخوردار است. نظریه‌پردازان نظریه انتقادی، بر ویژگی‌هایی از جمله تکیه بر تغییر وضع موجود، به جای بدیهی انگاشتن آن رد کاربرد الگوی کلی‌گرایانه علوم طبیعی در حوزه علوم اجتماعی، رد برداشت غیر تاریخی و غیر انتقادی اثبات‌گرایان، تکیه بر شرایط تاریخی و اجتماعی دانش حتی در علوم طبیعی، تکیه بر ماهیت تاریخی و اجتماعی فاعل و موضوع شناسایی، باور به پیوند حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی با فعالیت علمی و تکیه بر کل واقعیت و جامعه، رد علم به عنوان تنها شکل معرفت، رد هرگونه امر مطلق و فراتاریخی در وجود انسان

^۱ Bordeaux and Feinberg.

یا خارج از او، رد تفکیک علم و دانش از ارزش‌ها و علایق انسانی و اعتقاد به وجود رابطه دیالکتیک، میان مفهوم و مصداق، فرد و جامعه، ذات و عرض، واقعیت بالقوه و بالفعل، عام و خاص، شکل و محتوا، تأکید می‌کنند. (امیدی، ۱۳۸۳: ۶۶).

بحث و نتیجه‌گیری

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که، رویکرد پدیدارشناسی در پی آنست تا پیش‌فرض‌هایی که ممکن است مشاهده رفتار را دچار نوعی تعصب کند، رد کند و در عوض بر جهان آن که از درون تجربه می‌شود، متمرکز شود. تجربه انسان‌ها متکی به نحوه معنابخشی آنها به جهان است، انسان‌ها با اعمال نیت خود جهان را شکل می‌دهند. در این دیدگاه تدوین نظریه‌های کنش مدیریت بر معانی که انسان‌ها به عنوان بازیگران اداری به کنش‌ها می‌دهند استوار می‌شود. در چنین بررسی نقش نظریه‌پرداز کمک به روشن کردن معانی و نیت بازیگران مختلف است که احتمال می‌رود منجر به تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع شود.

دومین راه‌کار جایگزین تفکر اثبات‌گرایی نظریه انتقادی است، که مدعی است ظهور خرد و منطق تا حدی از طریق انتقاد و حذف نیروهایی که ارائه منطق و آزادی را در جامعه محدود می‌کنند، محقق می‌شود. نظریه‌پردازان انتقادی استدلال می‌کنند که توجه صرف به کارایی نه تنها احتمال عمل خلاقانه و تکاملی افراد را محدود می‌کند، بلکه گفتگو در مورد ارزش‌ها که عنصر اساسی جامعه آزاد است را کاهش می‌دهد. راه‌کار جایگزین این تئوری راهکاری است که بر بحث نامحدود و همگانی بدون سلطه و رها از اصول و هنجارهای ثابت تأکید می‌کند.

واضح است که هم تئوری پدیدارشناسی و هم تئوری انتقادی نسبت به نظریه اثبات‌گرایی، رابطه بسیار نزدیک‌تری بین تئوری و عمل متصور هستند.

در پایان هم راهکارهای عملی برای جلوگیری از افزایش شکاف تئوری و عمل ارائه می‌شود:

۱. پذیرش مسئولیت‌هایی عملی حتی اندک در حوزه‌های دانشی خود و تن دادن به پاسخ‌گویی؛
۲. تعامل نسبی بیشتر با افرادی که به بعد عملی کردن دانش خود اولویت می‌دهند؛
۳. ایجاد تعادل در یادگیری اندیشه‌های نظری و یادگیری از تجربیات عملی افراد دیگر؛
۴. پرهیز از نقدهای غیر ضروری از دیگران به صرف این‌که دانش نظری محدودی در آن حوزه‌ها داشته باشیم؛

۵. تلاش برای یادگیری تکنیک‌ها و ابزارهای لازم در کنار رشد دانش نظری خود، برای به کارگیری دانش خود در عمل؛

۶. تلاش برای دریافت فیدبک از نتایج اقدامات عملی خود به جای ابراز نظر صرف؛

۷. تعامل با محیط‌هایی که غیر از فیدبک دادن به حوزه دانشی ما، فیدبک‌هایی در زمینه رفتار و اثرگذاری عملی هم به ما بدهند.

تأمل بیش‌تر روی این موضوعات برای دانشجویان حوزه‌های علوم انسانی و مدیریت می‌تواند مهم باشد، چرا که افزایش مستمر دانش از یک طرف، و تن دادن به عملی کردن آموخته‌ها در سطوح مختلف و با روش‌های گوناگون، می‌تواند یادگیری اثربخش بر محیط را موجب شود.



منابع

- ۱ بوریل گیبسون مورگان وگارت (۱۹۷۹). نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان. ترجمه محمدتقی نوروزی (۱۳۸۳)، تهران: سمت.
- ۲ الوانی، سید مهدی (۱۳۸۰). گفتارهای فلسفی در تئوری‌های سازمان‌های دولتی، تهران: انتشارات صفار.
- ۳ شعبانی ورکی، بختیار (۱۳۸۳). آموزش و پرورش و انسانی شدن، نظریه انتقادی پائولو فریره، فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، شماره ۸.
- ۴ نوذری، حسینعلی (۱۳۸۴). نظریه‌های انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی، تهران: نشر آگه.
- ۵ احمدی، بابک (۱۳۸۰). مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران: نشر مرکز.
- ۶ امید، مهدی (۱۳۸۳). نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل با رویکرد تطبیقی، مجله معرفت، شماره ۷۹.
- ۷ رفیع پور، فرامرز (۱۳۶۰). کندوکاوها و پنداشتها، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۸ مولکی، مایکل (۱۳۷۶). علم و جامعه‌شناسی معرفت، ترجمه: حسین کجوبیان، تهران: نشرنی.
- 9 Ajzen, I. (1985). From intentions to actions: A theory of planned behavior (pp. 11-39). Springer Berlin Heidelberg.
- 10 Anderson, L. W., Krathwohl, D. R., & Bloom, B. S. (2001). A taxonomy for learning, teaching, and assessing: A revision of Bloom's taxonomy of educational objectives. Allyn & Bacon.
- 11 Pfeffer, J., & Sutton, R. I. (2013). The knowing-doing gap: How smart companies turn knowledge into action. Harvard Business Press.
- 12 Corradi G, Gherardi S, Verzelli L.(2009). Ten good reason for assuming a practice lenses in organization studies. Research Unit on Communication, Organizational Learning and Aesthetics University of Trento Italy. www.unitn.it/ruola.
- 13 Munro A, Naismith N, Watson S, Duncan F(2009). A novel approach to practice based learning: A case study in leadership development.
- 14 Griseri, Paul. (2002). Management Knowledge. Palgrave Press.



A critique of the gap between "theory and practice in the modern&positivistparadigm" in management and organization

Bijan Abdollahi¹

Associate Professor, Department of educational Management, Faculty of Management, Kharazmi University of Tehran, Iran.

Rahman Mohammadi²

Ph.D. Student of Human Resources Management, Faculty of Management, Kharazmi University of Tehran, Iran.

In this paper, with a focus on critique in the theory and practice gap in learning the knowledge of organizational and managerial areas and at the individual level, are briefly reviewed the necessity and roots of the probable gap in theory and practice. And also by describing a new epistemology (interpretive and critical approaches) to correct some of the deficiencies of positivism, especially the separation of the theory of action. At the end of the article, there are also some approaches to how to apply this knowledge to management practice.

Keywords: The Gap Between Theory and Practice, Positivism Paradigm, Interpretive Approach, Symbolic Interaction, Critical Approach.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ E-mail: biabdollahi@yahoo.com

² E-mail: rahman_or@yahoo.com